

مقدمات، یعنی این که «ما موظف به پرهیز از هرگونه اخلاق در نظم و نظام کنونی طبیعت و نیز حفاظت از آن هستیم»، پذیرفته نیست. تصور عمومی بر این است که ما مجاز به اخلاق در نظم و نظام کنونی طبیعت هستیم، اما روشن است که کسی که نتیجه این مقدمات را نمی پذیرد لاجرم، یکی از مقدمات سه گانه استدلال را نپذیرفته است. نمی توان تمام مقدمات را پذیرفت ولی نتیجه منطقی آن ها را نپذیرفت.

طرفداران تکنولوژی مدرن کدام یک از این مقدمات را نمی پذیرند؟

واضح است که مقدمه نخست را نمی پذیرند. مقدمات دوم و سوم استدلال فوق مورد توافق عموم است و کمتر کسی در آن مناقشه می کند. بنابراین، مقدمه نخست آوردگاه بحث است. آن ها فکر می کنند که انسان می تواند نظم و نظامی بهتر از نظام کنونی جهان حکم فرما کند. این اعتماد و خوش بینی افراطی به توانایی های انسان مبنای این مصرف و تصرف بی رویه و مسرفانه است. من می پذیرم که می توان از موضعی مؤمنانه نیز از این اعتماد افراطی دفاع کرد، اما فکر می کنم که آنچه که در غرب مدرن رخ داد، بنا نهادن این اعتماد افراطی بر موضعی نامؤمنانه و سکولار بود. تأکید می کنم که به گمان من این امری واقعی و *de facto* است و هیچ ضرورتی در کار نیست.

چرا از موضع ایمانی پذیرش مقدمه نخست آسان است ولی از موضع علم و تکنولوژی مدرن آسان نیست؟

مؤمنان نظم کنونی را نظمی خداداد و معطوف به اهداف الهی می دانند اما علم و تکنولوژی مدرن به هیچ وجه انگاره نظم طبیعی و خداداد را جدی نمی گیرد. اگر آدمی و این جهان را نه مخلوقی هدفمند با نظم طبیعی، بلکه صرفاً محصول تطوری کور و اتفاقی بدانیم، چرا باید در مصرف و تصرف دست به عصاره برویم؟ مگر ما آخرین مرحله تطور جهان، و باهوش ترین موجود شناخته شده نیستیم؟ مگر ما باقی مانده نسلی نیستیم که توانسته است در تنازع بقا سر بلند بیرون آید؟ پس چرا باید امکانات جدید را نیاز ماییم و از مشکلات احتمالی بهراسیم؟ نکته جالب این است که این تلقی در علم و تکنولوژی با لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی هم کاملاً سازگار است. در واقع اضلاع تجدد غربی با یکدیگر هماهنگ است و هارمونی دارد.

پدران مدرنیته که عصر پیش از خود را عصر ظلمت و جهل می خواندند، انسان را بیش از آنچه که هست، توانا می دیدند و این وجهی از وجه اومانیسیم آن ها است. آن ها گمان باطل می بردند که با راهی که در پیش گرفته اند و تبلیغ می کنند عصر روشنی آغاز شده است و بشر دمداد در راه آسایش و بهروزی پیش خواهد رفت. اما امروزه ما به خوبی مشکلات عصر ماشین را می بینیم. بر خلاف آرزوهای آباء مدرنیته، ما جنگ هایی به مراتب فجیع تر و سببانه تر را شاهد بودیم. تخریب ساختاری مام زمین را شاهدیم. گسترش بیماری های روانی و فزونی گرفتن بی معنایی زندگی را به چشم می بینیم.

حال سؤال مهم این است که آیا یک مسلمان می تواند چنین تلقی ای داشته باشد و می تواند چنین عمل کند؟ روشن است که منابع و مبانی دینی، بسیاری از کارهایی را که تکویناً قادر بر انجام آن هستیم، منع کرده است. این وجه مشترک مهمی در تمام ادیان است که هر آنچه قادر بر انجام آن هستیم را مجاز نمی دانند. چنین نیست که اگر می توانیم، مجاز بر انجام آن هم هستیم. بله، شما می توانید ناسزا بگویید اما نباید چنین کنید؛ می توانید دروغ بگویید، اما نباید بگویید، می توانید تهمت بزنید، ولی نباید بزنید، می توانید دزدی کنید ولی نباید بکنید، می توانید مرتکب قتل نفس محترمه شوید ولی نباید بشوید و... بنابر آموزه های دینی، اگرچه تکویناً قادریم و می توانیم نظم طبیعی عالم را به هم زنیم، اما مجاز نیستیم چنین کنیم. می توانیم با مصرف بی رویه، سوخت فسیلی را نابود کنیم اما نباید بکنیم.

مسلمانی و تجدد مانع الجمع هستند. زیرا (۱) سکولاریسم جزء لاینفک مدرنیته محقق غربی است؛ (۲) سکولاریسم به هیچ وجه با اسلام جمع نمی شود. البته روشن است که مراد ما از تجدد بودن، متجدد بودن به سبک محقق غربی است و نه هرگونه متجدد بودن. ممکن نیست تجربه تجدد غربی بازسازی شود ولی سکولار نباشد.

ما تنها مجاز به استفاده از طبیعت در چهارچوب نظم طبیعی هستیم، نه مجاز به اختلال و برهم زدن آن نظم. ما هرگز نمی توانیم نظم بهتری از آنچه که خداوند بر جهان حکم فرما کرده است را جایگزین نظم خداداد کنیم.

بر این اساس، مسلمانان چگونه می توانند در عین پاس داشتن دیانت خود، نظام اقتصادی و سیاسی ای شبیه غرب متجدد داشته باشند و چگونه می توانند از شیوه های آن ها بهره ببرند، در حالی که اهداف مسلمانان با سکولارها کاملاً متفاوت و در مواردی در تضاد است؟ البته شاید ما به آسانی و بدون هیچ مقاومتی بپذیریم که شیوه های مدیریتی سکولارهای غربی کارآمد است، ولی کارآمد نسبت به کدام اهداف؟ اهداف دینی یا

اهداف سکولار؟ آیا شیوه های سکولار برای نیل به اهداف دینی هم کارآمد است؟

شما چه تصویری از الگوی توسعه دینی یا توسعه مبتنی بر عقلانیت دینی دارید؟

من با تعبیر «توسعه دینی» به هیچ وجه موافق نیستم و آن را مانند «دایره مربع» متناقضی الأجزاء می دانم. چندان با به کارگیری واژه «پیشرفت» هم موافق نیستم، چرا که «پیشرفت» هم برگردان «progress» است که یکی از مؤلفه های دنیای مدرن سکولار است و پشتوانه تئوریک مشخصی دارد که تکامل خطی تاریخ را مفروض می گیرد. مگر این که منظورمان از پیشرفت، «تکامل» و «تعالی» باشد. ولی استفاده از واژه «پیشرفت» دست کم ابهام آفرین است و لذا بهتر است از آن اجتناب کنیم. چرا باید از واژه های کش دار استفاده کرد؟ به نظر من بهتر است از واژه «آبادانی» استفاده کنیم. مسلمانان می خواهند دنیا را آباد کنند و این کاری است که امیرالمؤمنین علی (ع) انجام می داد.

معنی آبادانی چیست؟

آبادانی عبارت است از ایجاد تغییرات در چهارچوب نظم طبیعی و بدون چهارچوب شکنی، جهت بهره مندی بیشتر از مواهب طبیعی. برای مثال، آباد کردن یک زمین بایر، با کاشت درخت و کشت حبوبات و سیفی جات یا ساخت مسکن و ماوا در آن محقق می شود.

می توان اشکال کرد که در آبادانی هم حد و حدود مطرح است. نظم طبیعی که شما از آن سخن می گوید، چیست و مرز آن کجاست؟

فکر نمی کنم در آبادانی حدی وجود داشته باشد. حدود آن همان حدود شرعی است مثل این که غصبی نباشد و ضرری به دیگران وارد نکند و امثال آن ها؛ ولی از نظر آبادگری محدود به حدی نیست. بر خلاف توسعه، که از همین جهت محدودیت هایی دارد.

این که مرز (تغییرات در چهارچوب نظم طبیعی) و «چهارچوب شکنی» کجاست، شاید به هم ترین مسأله برای نظریه ما است. من در پاسخ به این پرسش به شهود (- int ition) و یا فهم متعارف (common sense) متمسک می شوم. برای مثال من فکر می کنم تولید میوه با استفاده از «مهندسی ژنتیک» نمونه ای از چهارچوب شکنی است. گمان می کنم این یک حس مشترک است که چنین میوه هایی طبیعی نیست. در حالی که تولید میوه از طریق «پیوند» یک چهارچوب شکنی نیست. لازم نیست که من در این مورد شرایط لازم و کافی بدهم. فکر می کنم با اعتماد به شهود و فهم متعارف می توان در هر مورد مشخص کرد که چهارچوب شکنی هست یا خیر.

آیا در تبیین چنین مسأله ای می توان به راحتی به شهود عرفی ارجاع داد؟ در مورد استنادهای دینی آن توضیح دهید.

شهود (intuition) یکی از منابع معرفت است و نمی توان از آن چشم پوشید. ما در بسیاری از موارد به آن استناد می کنیم. همه ما می دانیم که سیب چیست. اما فکر می کنید همه ما شرایط لازم و کافی برای سبب بودن را هم در اختیار داریم؟

نظام اقتصادی و نظام سیاسی غرب معاصر، سکولار است. یعنی به هیچ توجه ندارند که خواست خداوند چیست و فرمان او چه، بلکه طبق تمایلات خود اهدافی را در اقتصاد و سیاست تعیین می کنند و بعد با استفاده از عقلانیت ابزاری می سنجند که چه راهی برای وصول به آن اهداف بهترین است. اهداف آن ها به هیچ وجه دینی نیست و بالتبع شیوه هایی که برای وصول به اهداف خود اتخاذ کرده و می کنند هم نسبتی با دیانت ندارد.